

فروغ ستارگان

نوشته آریی آوانسیان

منظره‌ای رخ می‌نماید که در آن یک روستایی و گاوش با هماهنگی پیش می‌روند.

این فیلم با نور مرتعش آب و آتش و رنگ، با سکوت و صدای خود تبلور تمامی زیبایی و خرد شرق است. شرقی که در آن هیجان پسان تجربه‌ای بی‌واسطه و ناب بی‌دخالت ساخت و کارهای فکری به طور خودانگیزه بیدار می‌شود تا زیبایی مانند گلهای واقعی بشکند و در همه جا پراکنده شود. دوربین یا ماشین تصویرسازی که انسان آنرا طراحی کرده وقتی در دستانی ماهر قرار بگیرد می‌تواند قوانین پنهان زیبایی را کشف کند و آشکار سازد. وقتی دوربین موفق به این کار می‌شود، راهی لحظه‌ای رخ می‌نماید و طی آن، شاهد عملی ناب می‌شویم، گویی واقعیت فارغ از هر «بسیام» به سادگی نمودار می‌شود. چنین لحظه‌ای در صحنه‌ای از فیلم جراب‌بردهی دهارما راهی شرقی شده وجود دارد. در این صحنه ما فقط پسر بیبی را می‌بینیم که وارد مسجد می‌شود و آتاق آموزگار را که کمی قبل چهار راهی سفر شده اشغال می‌کند.

سایا جیت برای، کارگردان بزرگ سنگالی نقل کرده است که در دانشگاه ویس و ادسپهاراتا که رابینند رانسات تاگور در ساعتی کتان آن را پنهان نهاده بود، استاد طراحی از او شاگردان می‌خواست که درخت را طراحی کنند، اما به آنها می‌گفت که برای رعایت مفهوم رشد ارگانیکه آن را از پایین به بالا بکشند تا حرکت معالی را نشانند. استاد در عین حال آنان را تشویق می‌کرد که به «فوجی یاما، سمبول هنرمند واقعی شرق که درونش در غلیان است و بیرونش آرام بیندیشند...» در هنر، هدف بیان هماهنگی پنهان انبیا است و توصیف ناپیدا که در بطن همه خلاقیتهای واقعی هنری نهفته است. در مورد سینمای غرب نیز صادق است.

آنچه بسیار اهمیت دارد روح است

سینما هنری است که به تکنیک پیشرفته نیاز دارد. با این حال یکی از استادان و نظریه‌پردازان این زبان پیچیده، گریفیته پیوسته تکرار می‌کرد که «محیط زندگی ما می‌تواند درک زیبایی را جدت بخشد. گریفیته می‌گفت که «اگر من فرزندانی داشتم سعی می‌کردم مفهوم زیبایی را به آنان القا کنم. به این ترتیب که آنها را در آتاقی می‌نشاندیم که به سادگی و زیبایی آتاقی باشد که پدرم ما را به آن می‌برد و در آن با صدای عمیق خود موسیقی کیش، تیتسن و شکسپیر را به ما می‌شناساند». این سخنان دنیای سینماگری را وصف می‌کند

که می‌گفت: «حقیقت در سکوت پسر ما آشکار می‌شود. پس سکوت از تمام گفته‌ها گویناژ است. ما دیگر کاری جز دنبال

در آغاز چرا برده می‌دهارما راهی شرقی شده که یکی از فیلمهای جدید کره جنوبی است، نور سرخفامی در قواصل معین در گوشه‌ای از اکران روشن و خاموش می‌شود و به شیوه اسرارآمیز و پنهانی به تسلسل تصاویر رنم می‌دهد. در آخرین تصاویر فیلم پرندة آزاد شده‌ای را می‌بینیم که چون ستاره‌ای در نور سبیده‌ام اوج می‌گیرد و در پایین روی زمین



کردن ستارگان نداریم...» گریفیث با تبدیل این جمله به قاعده‌ای طلایی بیشتر رفته و گفته است: «مگر من از یک ستاره سینما چه می‌خواهم! البته باید فنورنیک باشد، یعنی چهره‌اش بر پرده سینما زیاستاید»-ولی آنچه بسیار اهمیت دارد روح است»

یکی از مشهورترین ستارگانی که این «روح» را دارا بود و گریفیث او را وارد معبد سینما کرد لیلیان گیش بود. او در عنوان جوانی به چنان شهرت افسانه‌ای دست یافت که مورس لاسکی، مجسمه ساز نامدار نیم تنه او را ساخت. هیچکس ظهور درخشان او را با هاله سوهای طلایی که گردآورد چهره‌اش پرتو افکنده بود در فیلم شکوفه‌های پژمرده از یاد نخواهد برد.

یکی از نخستین تلاشهایی که برای تهیه فیلم به طریقه تکنی کالر دو هالیوود صورت گرفت پیش درآمد بن مور بود که در سال ۱۹۲۶ ساخته شد. در این فیلم سریم عذرا بسر هاله‌ای از نور تیره با استفاده از پرمیوس پیوکروم نسامیان می‌شود. سایر قسمتهای فیلم به طریقه سیاه و سفید ساخته شده است. این تلفیق جسارت آمیز رنگ و نور ناب به شکلی که گویی رنگ از نور پدید می‌آید یکی از ابداعات چشمگیر در زمینه سینمایی بود که بعدها برای نشان دادن زیبایی با تنه رنگهای پرشکوهش باز به کار گرفته شد.

چهرهٔ پرفروغ

چون هزینهٔ فیلم تکنی کالر سنگین بود به تهیه فیلمهای سیاه و سفید ادامه دادند. اما بزرگترین کارگردانان سینما چنان از امکانات بیانی فیلمهای سیاه و سفید بهره‌برداری کردند که زبان این فیلمها با زبان فیلم رنگی همسانی کرد. در این دوران بازی طریف سایه روشن بر چهره به اوج خود رسید.

یکی از بزرگترین شاهکارها را در این زمینه تودور درابر آفریده است. این شاهکار مصائب ژاندارک نام دارد که در اواخر دوران سینمای صامت ساخته شد. در این فیلم وضوح بلورگون سبک پردازی در ابر حتی سکوت را به ارتعاش درمی‌آورد. خود در ابر گفته است که در جهان چیزی با چهرهٔ انسان قابل قیاس نیست. این پهنه‌ای است که کاوش در آن آدمی را هرگز نمی‌فرساید. در استودیو هیچ تجربه‌ای همچنان‌انگیزتر از مشاهدهٔ چهره‌ای نیست که تحت تأثیر اسرارآمیز الهام تغییر می‌یابد و از درون جان می‌گیرد و به قطعه‌ای شعر بدل می‌شود»

هالیوود مانند حلقهٔ فیلم نگاتیو مجنوب نور و افسون آن بود. یوزف فون اشتربنبرگ نوشته است: «نور، آتش و حرارت زندگی است. در هر صحنه لحظه‌ای وجود دارد که نور می‌تواند زیبایی خود را با قدرت کامل در آن بداند. در این هنگام است که ما وارد قلمرو هنرمند می‌شویم. در هر نوری

مارلن دیتریش، ستاره‌ای که بت فون اشتربنبرگ بود پیش از دیگران به بیش این کارگردان درمورد تأثیر و ماهیت نور حساس بود. او با استفاده از انگشت خود به جای پوزومتر، ابزاری که برای اندازه‌گیری شدت نور به کار می‌رود می‌توانست میزان حرارتی را که پروژکتورها پخش می‌کردند تشخیص دهد و با قطع و یقین نوری را تعیین کند که برای نمایان کردن زیبایی خیره‌کننده او مناسب بود.

در ملکه کریستین فیلمی که روبن سامولیان آن را بسا شرکت گسرتاگابو و جسان جلیبرت ساخته است مدیر فیلمبرداری ویلیام دانیلز از افهٔ نور در آتاشی که شعله‌های آتش بخاری آن را روشن کرده است بهره‌برداری کرد. یکی از اختراعات تکنیکی که عسلی با کاتون متغیر بود در زیبایی صحنه‌گردانی و آفرینش تصویر متعادل و هماهنگ تأثیری بسزا نهاد. با استفاده از این عسلی در پایان یک لانگ شات، حرکت واقعی دوربین، این چراغ جادو کم‌کم تا پلان درشت به چهرهٔ اسرارآمیز و معمای گسرتاگابو نزدیک می‌شود. این سکانس که زیبایی شوگمندی دارد و فیلم با آن به پایان می‌رسد یکی از لحظات افسانه‌ای و اسطوره‌ای تاریخ سینماست.

زیبایی شکننده

هالیوود اسرار زیبایی ستارگانی را که آنها را به آفریدگان مقدسی تبدیل می‌کرد که از چنگ جهان میرندگان می‌گریزند تنگ‌نظرانه از مردم پنهان می‌داشت. باز ساج جسامویی این زیبایی غیر مادی چنان سنگین و خردکننده بود که نادرند ستارگانی که می‌پذیرند. بیکر و چهرهٔ خود را پس از سپری شدن دوران جوانی در برابر دیدگان بی‌رحمانهٔ دوربین قرار

ست چه، بازیگر فرانسوی رنه فالکونتی (۱۸۹۲-۱۹۴۶)، بازیگر نقش اصلی در فیلم مصائب ژاندارک (۱۹۲۸) کارل درابر. پایین، هنرپیشهٔ آمریکایی کاترین هیوردر در صحنه‌ای از فیلم جان گرامول به نام تندخو (۱۹۳۲).





شاعرانه سینما را آفریده بودند رفته رفته از پرده ناپدید شد. امروزه فیلسازان از شورهای تندتر از نور سفید و خشن استفاده می کنند. با این حال دو سخن از کارگردانان شوروی اخیراً سعی کرده اند اسرار و قواعد هنر سنتی شرق را باز یابند و با این کار پرده سینما را به روی تجلیات جدید زیبای بگشایند.

در فیلمی که تارکوفسکی درباره آندریی روبیف ساخته است نگاه تعال پردازان را با بازی می یابیم. تارکوفسکی پس از آنکه ما را به سفر آرزایش و طولانی سفید و سیاه می ببرد ناگهان همراه صدای مرتضی نایفوس، تکه های مختلف تلیت متشنش شاهکار روبیف را با تعامی درخشن رنگهای آن در برابر ما بر اکران آشکار می سازد.

ایبار اجانت کارگردان دیگر شوروی عمداً به سینمای حضارت روی آورده است. او با دوربینی تقریباً بی حرکت در سایت نووار رنگ اتار و روح اشیا را می گیرد. فیلم او که شرح زندگی شاعر دوره گردی در قرن هجدهم است که در کوههای قفقاز در تبعید به سر می برد مانند یک قطعه موسیقی شرقی ساخته شده است. موزنای زیبای باند تصویر و یاندهای صدا در این فیلم وقتی به کمال می رسد که صداهای آسمانی گروهی از کودکان زرین موسی که اشیا مستقدس را حمل می کنند و یکی از زیباترین و قدیمترین سرودهای مذهبی را به نام درجم کن، ای خدای بزرگ، می خوانند در فیلم می دمید و صدا و زندگی فردش بگانه می یابند.

ترجمه ناصر نورعلیان

دهند. معنودند لحظات گزیده ای که بر تو درونی یک ستاره از خلال زیبای فیزیکی او بگذرد و با آن درآمیزد و فروغی یگانه را بر پرده سینما جلوه گر کند. تکنیکهای رمزی نور در هولبوود نمی توانست به جنگ زمانی برسد که درخشش جوانی را می بزمرد. انگشت شمارند ستارگانی که توانستند این معادله بی رحمانه را حل کنند.

با این حال استثنائات برجسته ای یافت می شود. مانند همین دختر بچه ای که با کفشهای تیس و چهره ای کک مکمی بر صحنه ظاهر شد. روبین ماملیان که نخستین نقش کوچک را به او در فیلمی داد که قرار بود بر اساس نمایشنامه یک ماه در روستا اثر چخوف ساخته شود درباره او گفته است دختری سه جمله هم نمی یابست در نمایش لذا کند اما چطور بگویم؟ مثل موسیقی چیزی توصیف نداشتند در او بسود. یک درخشش خاص، چهره او از نوع چهره هایی بود که به اطراف نور می پراکند.

هولبوود بی دردنگ به بهره برداری از این حالت اسرار آمیزی که چیزی جز تجلی فروغی درونی نبود پرداخت. مدیران استودیوهای ا. ک. او. کسارتین هیبون را برای تستهای فیلمی که قرار بود به طریقه تکنی کالر اصلاح شده تهیه شود برگزیدند. او یکی از هنرپیشگان نادری است که روحش سیوسه بر سرده سینما درخشیده است. او یگانه ستاره ای است که علاوه بر جوایز مختلف برنده چهار جایزه اسکار شده است.

با گذشت زمان شکوه این چهره های زیبا که قواعد

آر بی اوتاسیان

کارگردان و سیناگر ایرانی ارمنی الاصل. او پیش از سی نمایش کارگردانی کرده است که در بسیاری از کشورها به ویژه در تئاتر دنسلیون به روی صحنه آمده اند. او چند فیلم کوتاه و سه فیلم داستانی کارگردانی کرده است از جمله چشمه (۱۹۷۳ - ۱۹۷۰)، پیشینه گلوری شمه مادرم چگونه بر زندگی ما به کشته شده است (۱۹۷۵ - ۱۹۷۳) و روین ماملیان ۸۸ اثری که اوتاسیان سرگرم ساختن آن است.